



۵۴۰۰

# رسالة

رساله - تنقيد مقاله دار و نيستها

تاليف

( از مؤلفات )

حضرت مستطاب حجة الاسلام والاسلمين علامه الدهر  
مفضل الفقهاء و المجهدين السيد السندي الحبر المعتمد  
آقاي آقا سيد اسدالله مجتهد خارقاني مدظله العالی و  
طول الله عمره

تالیفات دیگر مصنف ( ۱ ) رساله رد نصاری  
منطبه نجف اشرف ( ۲ ) اصول عقاید ( ۳ ) تنقید  
قانون عدلیه که بایادی اعادی ظالمه بانمام ( ۴ )  
روح التمدن و هوية الاسلام ( ۵ ) رساله وحدث و  
کثرت زواج

بتصویب وزارت معاوی حق طبع محفوظ

شهر ذی حجه ۱۳۳۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رساله تفهیم مقاله دار و نیستها

مشمول است بر مقدمه و فصولی

مقدمه

کیفیت خلقت انسان، اهل ادیان تله اسلام - نصاری -

یهود - منفق اند در اینکه انسان نوع مستقل الخلقه

است و بید ابداعی ما وراء الطبیعه آفریده شده اول مخلوق

تکوینی آدم ابوالبشر و حوا بوده تمام اصناف انسان از

نژاد ابيض و اسود اصفر و احمر ابلق و سرخی اللون ناشی

ار يك پدر و مادر اند و از زمان خلقت تا کنون تقریبا

هفت هزار سال است

اما ملت بودا معتقدانند اول کسیکه در روی زمین

بصورت بشری ظاهر شده بودا بود که شروع بعمران

زمین کرد و جنس بشر مستند باو است اینطایفه آدم و

حوا قائل نیستند

اما براهمه معتقدانند اول کسیکه از عالم علوی بعالم

سفلی هبوط کرد عقل سماوی بود که کسوت بشریت

پوشید تا در زمین توالد نماید و زمین را آباد کنند

اینها هم آدم و حوا قائل نیستند

اما گلدایها اعتقاد داشتند که از ابتدای خلقت تا

زمان طوفان ششصد و نود و یک هزار و دویست سال

فاصله بود از این مدت دویست و پنجاه و نه هزار و

دویست سال متعلق بوده بجلوس (الوروز) و

چهارصد و سی و دو هزار سال متعلق باخلاف او است

اینها هم آدم و حوا قائل نیستند

اما مجوس پنج گروه پادشاهان دارند

اول آبادیان که یکصد زاد سال کیوانی شهر یاری

نموده اند و اوستین آنها ازاد آباد بوده

دوم جیان پس از آبادیان يك اسپار سال کیوانی

شهر یاری نموده اند نخستین آنها جیان جی اهرام آزاد

واخری آنها جی اولاد نام بوده

سیم شائیان نخستین آنها شائی کلیو و واپسین آنها

شانی مهول بوده يك شمار سال کیوانی پادشاهی کرده اند

چهارم یاسائیان اول آنها یاسان بس از شانی مهول پادشاهی کرده آخرین آنها یاسان اجام بوده دوره پادشاهی آنها نه سلام سال بوده

پنجم گلشائیان اول اینگروه گل شاه پسر یاسان اجام است آخرشان یزدگرد دوره شهریاری اینها شش هزار و بیست چهار سال و پنجمه در ایران زندگانی کردند - عجم آدم و حوا قائل نیستند بلکه گلشاه پسر یاسان اجام را با هبوط آدم و حوا در يك زمان میگویند ( سلام یکصد هزار سال کیوانی است صد سلام يك شمار سال است صد شمار سال يك اسپار سال است و صد اسپار را يك زاد گویند ) سالهای کیوانی است سی سال شمسی يك سال کیوانی است

پس عقاید اهل ادیان متحل است بدوقضیه اصلی اول آنکه انسان نوع واحد مستقل الهویه است که ابتداء پید قدرت ایجادى ما و اء الطبیعه و وجود

انجس اعلی آفریده شده

(دوم) دوره حیوت و وجود انسانی است از اول خلیقه تا با امروز و مدت ان میانه اهل ادیان و حکمای طبیعی اختلاف کلی دارد

اما قسم دوم که اختلاف دوره تاریخی انسان باشد که هفت هزار یا ه یا پنجاه یا صد هزار یا بیشتر باشد قابل اغماض است زیرا که در اوار سالفه کتابت خیلی کم و تاریخ نویس کمتر و اختلاف ارقام تاریخ بحسب السنه و ترجمه از زبانی بزبان دیگر و اشتباهات نساخ و اغلاط نسخ و یا انعدام کتابخانه و سوزاندن و بوسیدن و انتقال سلطتها از طایفه و اقلیم بطایفه و اقلیم دیگر و امثال اینها باعث اختلافات شده بعلاوه غرض انبیاء بیان دوره تاریخی نبوده چنانچه کتب سماوی شاهد مدعی است پس زیادی و کمی دوره حیوت بشری موقع اغضاء و اغماض است

عمده اختلاف در قسم اول است که امروز جمعی از علماء طبیعی ا. و پ. انسانرا مسوخ میمون میدانند



مثل ( لامارك - و دارون ) و ایندسته بیزدو فرقه‌اند  
 جمعی میگویند انسان وحیدالنوع است یعنی تمام نژادهای  
 انسان یکنوع مستقلی است و جمعی دیگر میگویند انسان  
 کثیرالنوع است یعنی هر یک از نژاد های انسان یکنوع  
 مستقلی است پس انسان انواع عدیده است نه یک نوع  
 قضیه مسوخ بودن انسان و وحیدالنوع بودن آن  
 هر دو مطرح انظار حکمای جدید اروپا است هر یک  
 از دو قضیه مصدق و منکر دارد رساله ها راجع اثبات  
 و انکار تالیف شده است لکن این قضیه در محافل  
 اسلامی موردتذکر نداشت و این ایام در برخی اجتماعات  
 رسمی بطور مباحثات و افتخار مباحثه میشود در وضع  
 حاضره ملت اسلام که از علوم جدیده بی بهره اند حایز  
 مقام مناسب نیست زیرا که اینگونه مطالب فعلا جز  
 فساد عقاید و اخلاق نتیجه دیگری ندارد بعلاوه این  
 گمان غریبی شکل و تصور اهریمن مسلک بخط مستقیم  
 منافی با ارکان و اصول دیانت اسلام است اگر چه  
 اساس متقنه دین اسلام باین توهمات ضعیفه مترنزل  
 می شود لکن ساقه درخت هر چه قویتر باشد کر میها

بدن آن را بشدریج میخورد بر عهده علاقه منسدان  
 اسلام حتم است در اینگونه مسائل غوررسی نمایند  
 اگر چه محل نزاع مسئله علمیه نظرته است لکن چون  
 ارتباط تامی با شئون دنیائی دارد علماء باید با  
 نظریات علمیه با حسن طریق و نیکوتر وجهی مجادله  
 نمایند و جادلهم بالتی هی احسن

ولی افسوس تجاذب هویت اسلام و تحابب نوعیت  
 دین در جهات شخصی مدغم و آنچه راجع بجهات و  
 حیثیات شخصی است اسم دیانت جلوه داده میشود و  
 آنچه راجع بنوعیت و مشترکات دنیائی است او را به  
 ما و رآء الطبیعه و وجودات قادسه حواله دهند باین تکاهل  
 زبان اعتراض اجانب باین اسلام باز شده همه روزه  
 از اطراف سهام زهر آلوده بناحیه مقدسه شرع پرتاب  
 میشود نکارنده اوزاق حسب الیسر بتأیید آسمانی دفاع  
 از حملات دینی را از وظایف حتمیه دانسته بثل جهد  
 مینمایند تا در ادای وظیفه دینی و عقلی تقصیر ننموده  
 باشد

فصل اول - (لامارك) فرانسوی در ۱۸۲۸ عیسوی اول حکیم طبیعی است که در اصل تکون انواع حیوانات قابل بانکشاف و تبدل و مسخ نوعی از نوع دیگر شد - باینطور که حیوانی بواسطه تبدل اقلیم و محیط و تغیر غذا متدرجا تغیر یافته اشکال ظاهری اعضای بدنش بعضی بررک و چاق و مضی کوچک و لاغر میشوند به بطوع و آرامی تبدیل شکل یافته اولاد آن حیوان هم بشکل پدر و مادر شده کم کم نوع دیگری پیدا میشود مقالة لامارك مطبوع جمعی از علمای طبیعی کشته با شوق و ضعف پذیرفتند از ان جمله «دارون» انگلیسی است که بیانات تازه در این باب کرده است «هانکل» آلمانی در (۱۸۳۰) در ایسه-ئله بیست و یک شکل موقتی تصوبر داده (بیان این حکیم باعث انضجار قلب انسانی است) زیرا که درباب شکل انسان همه قسم تبدلات را در ادوار گذشته انسانی قائل شده تا باین شکل حاله رسیده است

بالاخره نوع منقول عنه نوع بشر (باعطلاح طبیعی آخرین پدر انسان) بزعم قائلین بمسخ حیوانات چهارنوع از انواع میمونهاست - اورانک اوتان - گریل - شامپانزه - ژیبون باشند این چهارنوع پوزه و دم ندارند نسناس عبارت از این چهار نوع اند که در جنگلهای افریقا منزل دارند و بعضی از آنها در آسیا (سوماترا) یافت میشوند ولی خیلی کم و این حیوانات بی دم و پوزه مسوخت و تبدل یافتگان از میمونهای دم دار و پوزه دار اند که آنها بعضی مقرض شده و بعضی تا عصر ما هستند و تمام این میمونها مسخ شده اند از حیوانات کیسه دار (حیواناتی که زیر شکشان کیسه دارند اطفال خود را در ان جای میدهند. مثل (ماریک) که در امریکا و جاهای دیگر هستند) از ان نسناسها نوع برزخی بوجود آمده که انسان مسخ شده او است این است زعم (هانکل) در باب جهد نزدیک انسان که ما اولاد بلا واسطه نسناس نیستیم و بخط مستقیم و بلا فاصله



از سناس متولد نشده ایم بلکه میانه سناس و انسان  
بعضی وسائط بوده اند که انسان میمونی یا میمون  
انسانی باشند این واسطه ( هائیکل ) که ( فرض محض  
و محض فرض است ) نه مخارج و نه مقاطع حروف  
و نه نمو و ار دیاد حس و شعور داشته که ممیز مخصوص  
انسان باشد یعنی قادر بر حرف زدن و ادراک  
معانی نبوده

( مقاله دارون ) دارون میگوید نخستین جد انسان بدون  
شک و ریب پشم داشته و بدن او و تماما دارای پشم  
بوده و هر دو صنف ذکور و اناث دارای ریش بوده  
اند - گوش آنها تیز و منحرک بوده - و دارای  
دمی بوده اند که بواسطه تضاه مخصوصه بکار برده  
دست و پا و بدن آنها دارای عضلات مخصوصه بوده  
اند که بکار میخورند امروزان عضلات در اسبابهای  
حالیه موجود نیست مگر بندرت - همین عضلات  
در حیوانات چهار دست و پا موجود و طبیعی آنها  
است - شریان و عصب بازوی آنها از يك مجری

و سوراخی که فوق مفصل عضد و شانیه است عبور  
میکرده - در همان قرون باقرونی قبل از ان معاء  
انها دارای زائده اعور بوده که بزرگتر از معاء اعور  
انسانهای کنونی است - پای آنها مانند انگشت بزرگ  
پا اسباب کار و آلت گرفتن و نگاهداشتن بوده - اجداد  
اولیه بدون شبهه و تردید بطور عادت روی درختهای  
جنگلهای وسیع بلاد حاره زندگانی میکردند - نرهای  
آنها یعنی رجال اجداد انسان دارای انیب قویه  
و سخت بوده اند که اسلحه محکمی بوده  
برای آنها

میو ( کاترفاژ ) میگوید محققا در معرفت سلسله  
بشر هنوز نواقصی است و ممکن است اکتشافات آتی  
انسانرا از تحجیر خلاص نماید و الان هیچ دلیل محکمی  
نیست که ثابت کند وجود انسان برزخی را نظر  
باین معمله مسوخ بودن انسانرا نباید انکار کرد و  
نباید مقاله ( هائیکل را ) هم بدون بینه تصدیق کرد  
زیرا که ممکن است سلسله تولد ( هائیکل ) باطل

بشود و لکن مسلک دارون بکلی تخطئه نشود - بعضی از طبیعین مسلک ( هائکل ) را ابطال کرده است مسخ و تبدل نوع انسا نرا از نوع دیگر اثبات کرده - بهر حال لازم است در مقاصد آنها دقت و تأمل کرد - پس قول بمطلق تحول و تبدل شکل مستلزم طریق خاص ان مانند مقاله ( هائکل ) نیست

از طرف دیگر علم مستحاثات ( حفر اراضی و اکتشاف کسارات حیوانات ) علم خیلی تازه است هنوز این علم دوره تکامل خود را سیر نکرده است و بعد از نیم قرن تقریب عده از اجناس حیوانات منقرضه را بما شناساند که وجود آنها را قبلاً کسی نشناخته بود و در میان آنها بعضیها هستند که اوصاف ممیزه برزخیت و واسطه بودن در آنها موجود است مسیو ( کودری ) در انکشافات جدیده ملتفت شده و قبول کرده است که در از منه خیلی قدیمه یکنوع حیوان قوی الاعضاء موجود بوده در آن طبقات زمینی که پستتر از طبقاتی که کساره انسانهای قدیمی شده در

انجا یافت شده و بزعم بعضی از علماء آن نوع حیوان جدّ بلا واسطه انسان بوده است - والان باید از این خیال قطع نظر کرد زیرا که این نوع محل نزاع نیست تراست از نوع سناس و از زمان ما خیلی دور است نمی توان ان نوع را واسطه میان انسان و میمون دانست و مسئله هنوز بخوبی واضح نشده است و نباید آنرا در اصول منظمه مندرج ساخت بلکه مشرق تعلیمات و توضیحات علمیه باشیم که روزانه برای ما کشف میشود

مسلک لامارک و دارون و تلانده آنها مسخ و تبدل تدریجی است که مختصراً اشاره شده - مسلک دیگری است که مسخ و تبدل فوری باشد مثل آنکه مادر یاماده بچه تولید نماید که از نوع و جنس و فامیل مادری خود نباشد بلکه نوع و جنس دیگر می باشد که بکلی مغایر باقیبیله مادری باشد ( کاترناژ ) میگوید هیچ قانونی منطبق بر این تبدل نیست زیرا که در عالم طبیعت هیچ امری مستند به بخت و اتفاق



نمی تواند باشد بلکه تمام موجودات تحت نظم و قانون محلی است که ما ادراک او را نمی توانیم کرد لکن تجربیات و مشاهدات همه روزه دلیل و حجت او است اینست که مسلک دارون مبتنی است بر قوانین ثابتی چنانکه برخی از علماء نظریه او را قانون جنابیه و دل ربا نام نهاده اند که مثبت مسخ و تبدیل است بعلاوه در مسلک دارون اگر مسخ و تبدیل و تولد انواع از انواع دیگر ثابت بشود لکن جدا اصلی آنها خصوصاً در انسان ثابت نشده فقط مسلک دارون اینست که تولد فی نفسه با تکون فی نفسه ممکن نیست ( ماردانیرا در رساله برهان الساطع فی اثبات الصانع مشروحاً بیان کرده ام مراجعه شود ) مسیو ( هانگن ) تمام موجودات حیه را متولد از یک پدر میدانند یعنی همه انواع نباتات و حیوانات مشوخت یک جنس و یا یک نوع و حدائی مخصوصی هستند ( مسیو گودری و کارل و وک ) بر خلاف آن فقط در قلمرو حیوانات چندین جنس اصلی قائل اند که تمام انواع

مستقله حیوانات از ان اجناس اصلی متولد و منشعب شده اند ( کارل و وک ) قائل است باینکه اصناف مختلفه انسان منشعب از میمونهای مختلفه است جمعیت دنیای قدیم و جدید سوخت از اجناس مختلفه هستند که مختص اند بدو بر قدیم و جدید

اعتراضات بر مسلک تبدیلیون و مسخون

### انواع موجودات حیه

دیده شد که اختلاف مقصود میانه قائلین به تبدیل انواع در باب اصول اولیه نوع انسان و اختلاف نظر میانه علماء منحصراً بر این مسئله نیست مثلاً مسیو ( کاترناژ ) که تبدیل اجناس را معتقد نیست اساس نظریات دارون نرد او بکلی ممنوع است زیرا که نظریات دارون مرعات ششود است مگر ممیزات شکل اعضای تشریحی حیوانات را و ممیزات فیزیولوژی را بکلی متروک و

مسکوت عزه گذارده بلکه اکثر طبعین با کمال تاسف  
 میانه جنس ( espese ) و نژاد ( Race ) را اشتباه  
 کرده اند زیرا که يك جنس عالی می تواند چندین  
 جنس سافل تولید نماید ولی جنس عالی دیگر جدید  
 نمیتواند تولید نماید بعبارت بهتر هر جنس میتواند  
 انواع عدیده تولید نماید ولی جنس دیگر تازه تولید  
 نمی تواند کرد و یا خیلی علمی تر آنکه هر نوعی  
 اصناف مختلفه تولید میکند مثل ایض و اسود در  
 انسان و ای نوع دیگر نمی تواند تولید نماید و  
 تمام نژاد های يك نوع با آنکه بمراتب شدید و  
 ضعیفه اختلاف دارند ولی چون صفات مشترک و  
 ممیز مشترک دارند مدلل میدارند که آنها تماما متعلق اند  
 به يك نوع پس مزاجت بین اصناف مختلفه يك نوع  
 همیشه ولود و زاینده میشوند و اولاد و نسل آنها  
 نیز ولود و زاینده میشوند چنانکه در نوع انسان  
 نسبت باسود و احمر و اصفرو ایض همینطور است  
 لکن مزاجت بین اجناس مختلفه ممتازه یا آنکه هیچ

نتیجه ولادت نمیدهد یا آنکه اولاد بی مبدعده و آن اولاد  
 ولود نخواهد بود ( مانند قاطر ) و اگر ولود هم باشد  
 دائمی نخواهد بود ( مثل کبک )  
 اگر چه قضیه مزاجت کمالا صحیح است ولی  
 اعتراضاتی در او شده است مسیو ( کار فایز Quatrefages )  
 میگوید موجودات حیه در يك محیط و فضای وسیع  
 قابل است که اختلافات پیدا نمایند و مثالهای زیاد  
 در کتب خودش بیان کرده است مثلا سگها با وجود  
 اختلافات کثیره که در شکل و هیئت آنها است همه  
 از نژاد يك جد اعلائی هستند و از يك اصل منشعب  
 شده اند که شغال باشد نظر مشکل است که قابلیت  
 تولد دلیل بشود بر وحدت جنس حیوان انساب دار  
 ( جنس سگ ) تغییراتی که عارض جنس اعلی و  
 نمونه اولیه سگ شده است از یکطرف منتهی شده  
 بسگهای کوچک مکزک که میتوان در جیب بغل جای داد  
 از طرف دیگر منتهی است بسگهای ( مولوس ) و



که خیلی بزرگ و اولاد خیلی بلندی دارند ذاتاً ممکن نیست  
 جفت شدن دو نژادی که اینقدر اختلاف و امتیاز از  
 یکدیگر دارند بهمین دلیل میتوان گفت تغییراتی که در جنس  
 عارض میشود گاهی انواع اورا غیر قابل مزاجت و  
 جفت شدن میکنند بنا بر مقاله ( کاترفراژ ) دو صنف  
 سگ که از یک جنس منشعب شده اند نمیتوانند جفت  
 بشوند که اولاد از آنها متولد بشود چونکه عدم توالد  
 دو صنف منافات با اتحاد در اصل واحد ندارند پس  
 اصناف و انواع ممتازه مختلفه امروزه هم نمی توانند با  
 یکدیگر جفت بندی و مزاجت نمایند ممکن است که متهی  
 یک جنس عالی بشوند - و یک جنس عالی میتواند  
 انواع مختلفه تولید نماید که از اجتماع آنها اولاد  
 حاصل نشود پس عدم توالد را دلیل بر عدم وحدانی  
 جنس اصلی نمیتوان قرار داد زیرا همچنان که  
 مؤثرات خارجی در شکل و هیئت انواع و اشخاص  
 اثر میکنند همین طور در فیزولوژیکی و طبیعت ذاتی  
 آنها نیز تأثیرات عمیقہ دارد که آن تأثیرات باطنی آنها

مانع خواهد شد از توالد آنها تیکه از جنس واحد منشعب  
 شده اند

مسیو ( موزام mouzeomm ) بیان کرده که  
 اشخاص و اصناف و انواعیکه از اجتماع ذکور و انث  
 آنها اولاد میشود و اولاد آنها نیز ولود میشوند همه  
 از یک جنس و از یک شعبه اند ولی عدم توالد دو  
 شخص از دو جنس ظاهراً نمیتواند دلیل بشود بر  
 اختلاف ذاتی و مباینت جنس اصلی آنها ( مرجع بیان  
 موزام بشرح سابق است که عبارت از تغییرات ذاتی و  
 فیزولوژیکی اشد )

## فصل دوم

انسان دو پا راه میرود - میمون چهار دست و پا  
 اول لیراد مسیو کاترفراژ بر عقیده مسخ و تبدیل  
 انسان از میمون ان است موافق بمیزت دائمی میانه  
 انواع حیوانات دو جنس عالی میتواند متهی بشوند  
 یک جنس اعلائی ولی ممکن نیست که آن دو جنس



یکی از دلبری متولد یا مشعب بشود خلاصه انسان و کلیه اقسام میمون ها از نقطه نظر جنس کمال صدفیت را با یکدیگر دارند اعضاییکه بدن این حیوانات را تشکیل میدهند يك يك همه با هم موافق اند ولی همین عظام موافق با يك نقشه مخصوصی که خیلی مختلف است تشکیل یافته اند در انسان بقسمی ترتیب یافته اند که لازم است برای راه رفتن بدو پا و در میمونها ترتیبی که بدقت لازم است از برای راه رفتن بچهار دست و پا این قشخیص و تمیز تشریحی و جراحی است که ابتداء در انواع میمونهای پست اعمال شده پس از آن جمعی از مشرحین مثل ( لاورانس Javrensé ) ( ویک دازیر vic-d'azyr ) ( سر serres ) [ دورنوی duvernoy ] در تشریح گوریل و میمون ( آلکیز aix ) در تشریح شامپانز کرده اند مدلل داشته اند بنحوی که جای شك و تردید باقی نمانده که میمونهای شبیه بانسان هم در اصول تشریحی و

ترکیب بندی اصلی با میمونهای دیگر شبیه اند و هر مقایسه اسکلت انسان با اسکلتهای چند نوع از میمونها بخوبی مقاله ما ثابت و مبرهن میشود نتیجه این عملیات از نظر اعمال منطق و قوانین و ممیزات دائمی انواع موجودات این است که انسان نمیتواند متولد شده باشد از يك حیوانی که دارای فصل ممیز باشد مانند میمون نه از میمونهای دم دار و نه از میمونهای بی دم يك حیوان دو پا نمیتواند مشعب بشود از يك حیوان چهار دست و پائی مسیو ( وولک vogt ) تحقیق کرده است باینکه کسانی که انسان را از درجه اول و مرتبه اعلای حیوانات میدانند شك ندارد که میمون های خیلی پست قریب تر است از جنس اعلای مشترك که انواع دیگر میمون ها از آن مستخرج و مشعب شده اند و همه از يك فاهل اند هر که بخواهد بدقت اساس مذهب داروینستها را حفظ نماید باید مبدأ اولیه انسان را قبل از میمون های آخری بداند در این حال امر منتهی میشود به

جنس ( پروزمین prosimien

پستان دار قریب بمیمون ) ( هائکل haeckel ]

یا جنس لوری lori پستان دار کوچک است در

جزیره سیلان ] یا جنس ( اندری indris

پستان داریکه در ماداکاسکار است ) ولی این

حیوانات هم تماما چهار دست پائی و [ گرمبو ] هستند

پس باید جد اعلای انسان را در غیر این حیوانات

مذکورہ تجسس کرد و موافق بیانات [ هائکل ]

آن جنس [ ویدلف videlphes است ]

مصنفین میگویند از انسان تا به ( کنگورو -

که از جنس کیسه داران هستند فاصله خیلی زیاد

است و وجود فاصله را هم قبول دارند بنا بر این

نمیتوان قبول و تصدیق کرد باینکه نوع انسان بلا فاصله

از کیسه داران کون یافته زیرا که باید فاصله کیسه

داران تا بانسان حیوانات دیگری باشد که خلق شده

باشد لکن اثر و نشانه از آن وسایط ( که اولاد

کیسه داران و اجداد انسان باشد ) در دست نیست

ند در انواع حیوانات و نه در کسار هائی که

تا حال بدست آمده است پس این وسایط بهیچ چیز

منطبق نیست

این است حاصل بیان عقلی مسیو [ کانر فز ]

که اهمه تفضیلات و اشکالاتی که در بیابان او بوده ما

عینا بیان او را نقل کردیم و این بیان منطقی است نه

جواب علمی مدارک پس شخص میفهمد ممیزاتی را

که او در نظر گرفته است خیلی مهم و ضروری است

قطعا احدی شك محو هد کرد در اینکه انسان با

میمون مخالف تامه دارند و اختلافات آنها يك بك

در کتب علمای فن سلسله بشری بطور واضح بیان

شده که مقبول همه است چنانکه مسیو ( هو کزلی

huxley ) شرح داده ( هر يك از استخوانهای

گریل علامت و نشانه مخصوص دارد که ممتاز است

از استخوانهای متناسب اسان مثلا عظم عضد و ساعد

و فخذ و ساق گریل ممتاز است از عظم عضد و ساعد

و فخذ و ساق انسان ) اگر گفته شود که بنا بر صحت



مسح و تحول باید همین طور باشد زیرا که انسان چون  
در جهت و محیط جداگانه زندگانی کرده بید  
میزرات مخصوص تحصیل نماید ظاهراً این سؤال  
توجه دارد ولی جواب این است که (اختلافی که  
میان این دو نوع وجود دارد مخالفت صریحی دارد  
با اشتراك در يك اصل و منشأ)

از نقطه نظر تشریحی فقط نوع حیوان ماشی  
مستقیم القامه فی نفسه و بالذات ممتاز است از نوع  
حیوانی که با چهار دست و پا بندرتها می پیچد و  
بمساعدت پاها و دست های خود حرکت میکند و  
بواسطه انحای مضاعف ستون فقرات و هم بواسطه  
سوراخ قمعحوده که موضح اتصال فقرات عنق است  
بعظم قمعحوده که مابین اتصال مجرای نخاع که از مخیخه  
جدا میشود منتظم میشود

دستهای خلفی (پاها) میمون در حقیقت پائی  
است که مقابله با انگشت بزک آنها دارد و در  
انسان این طور نیست

سوراخ قمعحوده در تمام میمون ها قدری عقب  
تر و بطرف پشت سر نزدیکتر است از مجرای قمعحوده  
انسان این فرق دیگری است بین آنها گر چه سوراخ  
قمعحوده نسانها فی الجمله اخلاقی با میمونهای دنیای  
قدیم دارند

اما انحاء ستون فقرات در انسان بدلیل اثر  
فشاری است که در حالت اسهت از جمجه بر آن  
وارد میشود گر حیوانات دیگر هم روی دو پا راه  
برود ستون فقرات آنها انحاء پیدا خواهد کرد

جنس میمونی که شیه یا انسان است مثل اران اتان  
ژیبه و غیره در صورتیکه آنها چهار دست و پا هستند  
میتوانند بجوبی تکیه کرده یا بدون تکیه ایستاده راه  
نروند پس استعداد راه رفتن بدو پا در میمونهای شبهه  
بناسان بطور نقصان هست و در انسان همین استعداد  
کامل تر است

این قبیل اشکالات واجوبه که داده شده خیلی  
اسباب نگارانی میشود در اینسکه سؤال از حقیقت انسان



و مبدا اولیه آن بطور تحقیق حل نشده است هر نظریات مختلفه اگر چه بواسطه حامیان خود بصورت دلیلی رد شده است ولی هر يك قابل مذاکره و اعمال نظریات علمی است و لکن آنچه ما باید در این جا مذاکره کنیم این است که اکتفا کنیم به نتیجه دلیل کاترفارز و آن این است (که انسان امروزه آندر از ممیزات و مشخصات واضحه دارد که او را از حیوانات دیگر تمیز میدهد و بی اعضای انسان به میمونهای آخری شبیه تر است از حیوانات دیگر) ولی اعضای مرتبه بدن انسانی فقره بفقره نکفل اجوبه آنها را میکند

### فصل سوم

انسان اولی - مسلما در باب انسان اولی و مبدا انسان هنوز موافقتی حاصل نشده است علمای طبیعی کاملا فهم مرام در تعیین ممیزات و مشخصات که هائسته امتیاز انسان اولیه باشد ننموده اند و ما امروزه

جد اولی خودمان را نمی شناسیم و آنچه در این باب نوشته شده همگی حدسیات و فرضیاتی است که مبتنی است بر بعضی مشاهدات طبایع مختلفه همه میدانند که ممیزات هر جنس در افراد خود و ممیزات هر جد اعلی اگر چه خیلی دور باشد گاهی در نسل او یافت میشود علمای طبیعی این اثر را اتاویسم (مشابته اجداد و رجوع اصل اولی) نامیده اند خلاصه در صورتیکه رعایت نمایند آثاری را که مشهود میشود در تمام انواع یا اصناف انسان مطابق بیانات (کاترفارز) باین نتیجه نائل خواهند شد (ما انسان اولی را نمی شناسیم و با قصور بیانات علماء شناسائی او غیر ممکن است) آنچه تا حال علما درین باب گفته اند بسبب ~~کشف~~ يك عظم فکین بوده شبیه بقکین انسانی لکن نه رنگ سیاه و نه موی بشمی شکل داشته محتمل است که موی کشیده بسمنی شکل نژاد اصغر را داشته باشند و جمعی از علماء چنین گمان کرده اند که زبان اجداد اولیه انسان

يك آهنگی بود ( تخمین است نه دلیل )  
 در این اواخر اکتشافات مهمی در بلژیک واقع شده  
 که دو اسکلت یافتند آنکه اسکلت انسان اولیه بوده بلکه  
 متعلق بوده بیک نژاد خیلی قدیمی و چون قدیمی  
 بوده گمان شده که موافقتش با جد اعلائی انسان بیشتر  
 از انسانهای حالیه بوده

این انسان باقی ( مراد کساره مذکور است ) که  
 از ازمئه خیلی قدیمه باقی مانده در همه حال مستقیم القامه  
 بود بلکه بروی زانوی خود متمایل و منحنی بوده و  
 منکبیس او عقب تر و متقارب بوده با میمون های  
 دوره قدیم یا نسانها ( قائلین بمسوخ و تجول انسان  
 تا بیک درجه میتوانند بانکاء حدسیات و تصورات  
 خودشان از این اکتشاف استمداد نمایند )

مسلم است انسان در ادوار سابقه حایز درجات  
 عالیه بوده که نمیتوان ممیزات او را بطور کامل  
 شرح داد و حالیه راجع باین مقصود آنچه میتوان  
 بیان کرد بمضی مشاهدات است که گذشت

### فصل چهارم

انسان وحید النوع است یا کثیر النوع  
 علمای طبیعی در وحدت و تعدد نوع انسان  
 اختلاف دارند هر يك قائلی دارد و طرفین هر دو  
 اقامه دلیل بر طوق مدعای خود نموده اند این نزاع  
 ربطی به نزاع اولی که در صدر رساله اشاره بان شده  
 ندارد اشخاصی که انسان را مستقل الهویه و  
 متصل الخلقه دانسته اند در نوع واحد یا انواع  
 عدیده بودن اختلاف دارند و همچنین قائلین بمسوخ  
 و تبدل نیز در وحدت و کثرت نوعی او مخالفت دارند  
 قائلین به تعدد نوعی سر زنش میکنند قائلین به وحدت  
 نوعی را باینکه این نظر منشعب از عقاید مذهبی  
 است نه از مشاهدات علمی ولی بعضی از حکما بدون  
 تشبیه بمندرجات توریه و سایر کتب سماوی قائل اند  
 بوحدت نوعی انسانی و باید بدون تعصب هر دو نظریه  
 را تعقیب کرد



[ کاترفاژ ] انسان را نوع واحد میدانند باده  
 علمیه نه تعبد مذهبی باین طور که انسانی که امروز  
 در کره ارض وجود دارد با همه اختلافات نژادی  
 [ ایض - و اسود - و اصفر - و احمر - و  
 ابلق - سربی اللون ] همه از یک نوع و یک اصل  
 منشعب شده اند بدلیل آنکه مزاجت نژاد های  
 مختلفه صالح الولادة و مولد اند و اولاد آن ها  
 دائماً ولود است [ بلکه اگر دو نژاد متباینه الاقالیم را  
 مواصلت دهند بهتر و بیشتر توالد میکنند ] و این  
 برهان ثابت میکنند که اختلافات میانه نژاد های  
 انسانی ظاهری است نه باطنی و تمام اوصاف  
 فزبولژیکی آن ها بالذات متحد اند - بوحدت  
 نوعی بودن انسان اعتراض شده باینکه نژاد اسود  
 مانند فیلین ها و بعضی اصناف دیگر مخالفت واضحه  
 با صنف ایض دارند و نمی توانند از اصل واحد  
 منشعب شده ذرتحت نوع واحد مندرج باشند -  
 جواب این است که اختلافات لونی و تشتت

اشکال ظاهری در قبایل عمل توالد که بیان  
 شد مؤثر نمیتواند بشود زیرا که تاثیر  
 عوارض مختلفه در موقع اتحاد طبیعی خرس و  
 تخمینی است که منشاء اثر نمیتواند بشود و ما در  
 اقلیم نباتات و حیوانات مشاهده میکنیم که نوع واحد  
 از آنها اختلاف اصنافی دارند بحدی که اختلاف  
 صنفی آنها بیشتر از اختلاف اصنافی انسان است همه  
 حیوانات اهلی مثبت بیانات ما است که با اختلافات  
 ظاهری که در بین اصناف آن ها است همگی از  
 شئونات نوع واحد اند همین طور اصناف مختلفه  
 انسان نوع واحد اند و قائلین به تعدد نوع انسان  
 اختلاف قامت - و سیما - و الوان - و موها  
 و غیره را اساس تعدد و اختلاف دانسته اند و این  
 را دلیل بر تعدد نوعی انسان شمرده اند ( میدا  
 این مسلك و اساس آن بکلی مجهول است )  
 [ لایبی در ] از نجبا و اصیل زادگان پرتستان  
 در قشون ( کونده ) بعد از سنه ۱۶۵۵ ملزم شد



لاز روی اتکاء بصحت مندرجات توریة اثبات نند که  
 انسان چندین نوع است آدم و حوا فقط جد بی  
 اسرائیل است که نژاد اسرائیلی از آدم و حوا متولد  
 شده بت پرستها و عجوسها [ مراد غیر بنی اسرائیل  
 است عجم ها برهن و بودائی باشد ] ثبات کرده  
 اند موجوداتی را که قبل از آدم و حوا خلق شده  
 اند در آن قرونیکه تمام حیوانات در روی کره  
 ارض موجود بوده و آن نوع انسان که قبل از آدم  
 و حوا موجود بوده اند ممتازند از نژاد متولد از  
 آدم و حوا در قرن ۱۸ فلاسفه که تمدد نوعی را  
 تصویب و اشاعه دادند با مشاهدات علمی پیروی  
 ( لابی رر ) را نمودند بدون آنکه بر بیانات او  
 چیزی ضمیمه نمایند

هر صان مهمک تکی و مقنونین مسک دیلماتی  
 نیز در نطق این اساس قدمی فراتر نهاده بطریق  
 مخصوص کوی سبقت ربودند - در ( ۱۸۴۴ )  
 میو ( کالوکر ) وزیر امور خارجه انازونیسی

در قبال اظهارات فرانسه و انگلیس در باب منع برده  
 فروشی که با اظهار کرده بودند چنین جواب داد که  
 نژاد ایض میتواند نژاد اسود را استخدام نموده به  
 غلامی نگاه دارد زیرا که نژاد ایض نوع مستقلی  
 است غیر از نژاد اسود نوعی نوع دیگر را میتواند  
 ابعودیت و بندگی برده استخدام کند ( یک نفر وزیر  
 با علم و با شرف و با حمیت و با غیرت وطنی از  
 مسئله خلائی که هنوز صحت آن تصویب نشده می -  
 تواند طرف را اقعاع و حقوق ملیت و وطنی خود شرا  
 حفظ نماید مع الناسف در همان تاریخ و در همان  
 مقصود در تمام جامعه اسلامی علم و شرف و حمیت  
 و غیرت دینی و وطنی نبود که بمحض تقدیم همان  
 پیشنهاد فوراً بمنصه قبول مقبول افتاد و هزاران حکم  
 اسلامی بی مورد و مصداق ماند )

کاملین از طبعین که حامی کثرت نوعی یا جنسی  
 نوع بشر هستند مطمئناً از احساس ذتیات انسان این  
 عقیده را اختیار نکرده اند بلکه از روی تشریح

اشکال و تبدلات آن این مسلک را اختیار نموده اند و اطعمه عقاید مذهبی و مقتضیات اجتماعی را هم محل توجه قرار نداده اند ( و ما میگوئیم هر قدر اختلافات شکلی و لونی و سیمائی انسان شدیدتر باشد مساوی با اختلافات واقعیه میانه اصناف یک نوع حیوان و نبات دیگر نخواهد شد پس این دلیل وافی بر اثبات مدعی نمی شود و ما در باب تشکیلات نژاد های انواع حیوانات متعرض نخواهیم شد که بچه اسباب اشکال اصناف انواع تغییر یافته است و در همان فصل بعضی ملاحظات لازمه را ذکر خواهیم کرد

### فصل پنجم

اشتباه میانه تعدد نوعی و مسوخ بودن انسان جمعی گفته اند کثیر النوع بودن انسان مرادف است با مسخ شدن ان حیوانات دیگر و این توهم خطا است زیرا که اگر قبلین به تکرر نوعی انسان همه آن انواع را از اول خنثت تا کنون یک اوصاف

ثابته قائل باشند در این صورت تعدد نوعی هست و ممخ نیست پس این دو لفظ مترادف نیستند و ما می بینیم از ازمینه خیلی خیلی قدیم انسان اوصاف و ممیزات خودش را دارا است و حال آنکه در این ازمینه خارق العاده محیط و اسباب خارجه تغییراتی پیدا کرده که تمام نباتات و حیوانات محاط خودشرا تغییر داد ولی در انسان هیچ قسم تصرف نکرده و انسان هم تغییر نیافته دائما اوصاف و ممیزات خودش را دارا بوده پس انسان یک موجود غیر تبدلی است چون در این ازمینه بغایت کثیر که انسان هیچ قسم تغییراتی پیدا نکرده باید انسان را حیوانی دانست که از تمام انواع مستثنی است هیچ مؤثر خارجی در اشکال و قیافه و سیمای او ناپیری نکرده و ما تا حل هیچ برهانی در دست نداریم که اوصاف و ممیزات انسان اولی تغییر کرده باشد از اوصاف و ممیزات انسان امروزی و هنوز در حکمت طبیعی دلیلی بر این تغییر اقامه نشده



مسلك وحدت نوعی انسان قطع نظر از مسئله مذهبی کرده بخط  
 مستقیم منافی با مقاله سابقه دارون است زیرا که انسان  
 بزعم او موجودی است متبدل با لذات و قابل اختلاف  
 مانند سایر موجودات آلی زنده ممیزات و مخصصات  
 او از تأثیرات اسباب موجوده متغیر میشود و مانند سایر  
 موجودات بعد از ظهورات اولیه خودش تبدلات باطنی  
 و ذاتی پیدا کرده و نوع اولیه انسان بی نهایت  
 اختلاف دارد با انسانهای حالیه و آن انسان ناقص تراز  
 انسان امروزی بوده و متناسب بوده با حیواناتی که  
 امروزه پست تراز انسان حالیه است در این مسلك بیان  
 میشود که نمونه اولیه یا جد اولی انسان خیلی مشابهت  
 به سناس و میمونهای شبیه با انسان داشته بطوریکه  
 انسان از آن حیوان مشتق و منشعب گشته  
 اینست مجمل نظریات علمی دارون که انرا وحدت نوعی  
 ملامون و مطرود دارونسیم مینامند زیرا که این مسلك  
 تلمیذ حقیقی عالم انگلیسی زبور است

### فصل ششم

ملحوظ مسلك دارونستها و کلیه قائلین به سوخ و دن انسان  
 حاصل مذهب دارون اینست اولاً انسان  
 ذوع و اولی است نه انواع عدیده ثانیاً انسان سوخ  
 سناس است و مستقل الیکون و منفرد الخلقه نیست  
 بر مدعای ثانی خود دو دلیل قلمه کرده  
 اول آنکه حیوانات اقدم است بر انسان و در طبقات  
 پست زمین (طبقه دوم و سوم) گرا از قشر زمین شروع  
 بشود که مقدم بر دوره انسانی است از آن  
 حیوانات یافت شده و انسان در آنها نیست  
 دوم حدسیاتی که از مستحاثات بدست آورده اند  
 و آن اسکلتها و کساره های بعضی از حیوانات است  
 که در حقریات اراضی بدست آمده و آن عظام  
 تقریباً در بعضی از اشکال شبیه است به عظام انسان  
 و بعضی منطبقات هم متفرقه ذکر کرده اند مثل آنکه  
 آن میمونها پوزه دراز ندارند و عظم کین آنها

شیه است بعظم فکین انسان ردم بلند ندارند و گاهی  
 روی دو پا راه میروند و چوب دست گرفته مثل انسان  
 تکیه کرده ممشی میکنند و دست و پای آنها مانند دست  
 و پای انسان کف دارد و از دست و پای سبیل عموما  
 چه جنس گربه باشد و چه جنس سگ امتیاز دارد  
 تفصیلات را جمعه بدلیل اول -- اقدمیت حیوانات  
 بر انسان با قطع نظر از طرق دیانت یا بر فرض  
 وجود و واجب تعم است یا بر فرض عدم آن که محل  
 بحث حکیم طبیعی است بر فرض اول هبتی است بر  
 یکه مقدمه وان اینست که خالق تعم انسان را که  
 اشرف موجودات است وقتی ایجاد فرمود که قبلا  
 لوازم حیوتیه و ضروریات معاشیه و را در کره ارض  
 تهیه کرده باشد از انجماه نباتات و حیوانات محتاج الیه  
 انسان است پس باید حیوانات قبلا خالق شده باشند  
 این بین بنظر متالیهین تمام است لیکن عده از نباتات  
 و حیوانات محتاج الیه معاش انسانی نیست مانند کرم  
 تبدیل -- بوآ و هیویو پتام و میمونبا و مارها و قره قوش

و کرگدن و امثال آنها پس ایندلیل وائی بر تقدم حیوانات  
 غیر محتاج الیه که از انجمله میمونها باشد نیست  
 اما با فرض عدم وجود ماوراء الطبیعه باید  
 اینطور تقریر بشود چون قوانینی کانه در طبیعت طوری  
 است که باید تمام حیوانات پست درجه خلق شود  
 پس از آن انسان که کامل الحیوانیه است مسکون شود  
 و غیر از این ترتیب قوانین طبیعی محال است جریان  
 پیدا کند ولی نوع انسان تا هزار سال بعد قاصر  
 و عاجز تر است از اینکه بتواند قاذون کانه طبیعی  
 را دست یابورد و بیان کند این یک ذبح فرس و تخمینی است  
 که انسان مغرور بخرد می نندد حکیم طبیعی و منطقی  
 نمیتواند بخرص و حس موجودات کونیة را اثبات  
 یا نفی بنماید و اینمسلک رمالها است نه فیلسوفها  
 و اگر تقدم حیوانات بر انسان را به بخت و اتفاق  
 نسبت بدهند در جریان امور خلقت دعوی بخت و اتفاق  
 جزاف گوئی و هندیان باقی است  
 مقام فلسفه عالی تر از این نرهاست است نسبت



موجودات به بخت و اتفاق کشف جهل قائل است  
 نه اقامه دلیل برای اثبات واقع  
 اما استاد بر کساره های جدید الانکشاف که  
 هر چند مورد در طبقه سیم ان کساره ه یافت شده  
 و انسان در آن حفره های عمیق نبوده این نیز دلیل  
 نتواند بود زیرا که محتمل است در قطعات دیگر  
 گره زمین در همان طبقات کساره انسان پیدا بشود  
 و کساره ان نوع حیوان که در بلژیک یافت شد  
 در آن محل پیدا نشود علاوه که در علم طبقات الارض  
 میرهن شده است که ضخامت و ثخن قشر ظاهری  
 و طبقه دوم و سوم خیلی مختلف اند مثلا در بعضی  
 از امکنه ضخامت طبقه قشریه ده ذرع در بعضی  
 جاها سی صد الی چهار صد و بیشتر ذرع است  
 از طرف دیگر میل و فرسوخ مربع مسطح زمین  
 در علوم ریاضی معین است از طرف دیگر چه بسا  
 براری در آب فرو رفته و چه بسا بحیرات از آب  
 مریون آند با این مسلمات علمیه اگر در اروپا

مثلا صد چاه حفر بشود در طبقه سیم بعضی کساره  
 ها هست میاید دلیل نمی شود که اقلیم امریکه و آسیا  
 و افریقا هم همان طور باشد و این قضیه با اصطلاح منطق  
 تمثیل است یعنی استنباط حکم موضوع جزئی است از  
 از جزئی دیگر و این طریق در منطق مردود  
 است زیرا که اساس منطق بر قیاس و برهان است نه بحدیثیات  
 و شمریات آنچه از آثار اسلام که پیش از ادم ادم بوده و هکذا  
 و آنچه از کتب مجوس و کلدانی نقل کردیم نیست  
 باز من و ادوار بی بهایت و خارق العاده وجود  
 انسانی بحدی که ارقام هندسی وافی بر تعیین آنست  
 نیست و اگر این عقاید را تعبد و تقایدا اعتقاد نکنیم  
 از روی دلیل و برهان هم نمی توانیم رد بکنیم  
 زیرا که در علوم طبیعی و تاریخ طبیعی و طبقات الارض  
 هیچ دلیلی بر رد این عقاید وجود ندارد و آنچه حکمای  
 طبیعی در خلق حیوانات از آن جمله انواع بیست  
 و چهار گانه میمون ها باشد ذکر کرده اند و در علم  
 کسمکونی (خلقت عالم) انقلابات چهار گانه زمین

را اثبات کرده اند و عمر هر طبقه را تا با انقلاب  
بعد تشخیص نموده اند همه آنها معاصر با انسان  
بوده بلکه ادوار حیوتیه انسانی مقدم بر تمام آن  
حیوانات خواهد بود هیچ حکیم طبیعی نمی تواند  
اقدمیت حیوانات کامل الحیوانیه را (ستان دارها) بوانسان  
ثابت نماید

بلکه بنا بر این عقیده اقدمیت انسان بر میمونها مسلم  
است اگر از سلمیت تقدم انسان موافق عقیده فوق صرف  
نظر بشود تقدم حیوانات دیگر بر انسان هم بر هائی  
نیست بعضی بیانات از بعضی از علماء اثناءیات و  
شعریات بلکه مفارقه است نه ذکر برهان زیرا که  
تقدم حیوانات پست بر حیوانات کامله در علوم جدیده  
مبنی است بر قضیه کشف و ارتقاء که اول حیوان  
و نبات پست بوده بعد مسخ شده و ترقی کرده  
بحیوان بالا ترو هکذا و ما آنچه در کتب فن مراجعه  
شودیم جز جرد سیات و تخمینات ذکر نشده هنوز علماء  
توانسته اند برهان بر کشف و ارتقاء قیامه نمایند

( آنچه بتر تیب از حیوان و نبات تمیز شکل داده  
اندمانند کبوتر پیوند نباتات پس از آنکه چند نسل  
آن حیوان و نبات را آزاد و بحال طبیعی گذاردند بشکل  
اولی خود برگشت خطمی پر پر پس از چند سال کم  
پر طبیعی شد )

اما نقیذات راجع بدلیل ثانی که تشابه عظم  
لکین کساره هائی که در باز بک کشف شده بعظم  
لکین انسان قدیمی یا جاد خیالی و فرضی انسان از  
تشابه دو عظم مذکور اسناد لال شده هم بر اقدمیت آن  
حیوان بر انسان و هم مسخ شدن انسان از آن حیوان  
اینست حاصل دلیل ثانی — اما اقدمیت آن نوع حیوان  
بر انسان در نقیذات راجعه بدلیل اول گذشت که وجود  
کساره حیوان در حفره های عمیق تر از ان طبقاتی که  
کساره انسان یافت شد دلیل نمی شود بر تقدیم  
نوع آن حیوان بر نوع انسان در تمام اقالیم ارض و  
در تمام انواع زیر ارض احتمال ندارد در نقاط دیگر در



همان اعماق کساره انسان یافت بشود و کساره آن  
 حیوان نباشد فیلسوف ایرانی میگوید میمونهای شیبه  
 بانسان مسوخت انسان اند نه انسان مسوخ بنسان این  
 بیان که عده زیادی از انسان از تمدنی و حور  
 حکام یا قحطی یا اثر زلزله و غارت امراض و آفت  
 از بلاد عامه بغایات و جنگهای غائر و جبال شامخه  
 پناهنده شدند و بواسطه دوری و مهجوری پس از  
 چند نسل مسکن در آن امکنه و انس ب حیوانات  
 و ارتضاع اطفال انسان از ماده حیوانات دیگر و بالعکس  
 و تمزل کردن در جنگها و سر درختها و بکار بردن  
 زیاد دستهای خود را بجهت بالا رفتن و پائین آمدن  
 از درختها دستها شان بلند و ناخنها چنگال پیدا کرده  
 بواسطه تابش آفتاب و مهیب ریاح و اصطکاک باشجار  
 در بدن آن ها تولید بیازچه های مویانه دو طبقه  
 (درم وای درم) جلد پیدا شده بود همه بدنشان  
 مثبت شعر واقع شد و کم کم لجه و آهنگ حرفها

تقصان یافته پس از قرنها بکلی معدوم شده اقام  
 مقاصد منحصر بکیفیت صوت گشته مخارج از حلق و  
 و فضای دهن و لب بتدریج نقصان یافته و بالاخره  
 معدوم و گوشها بواسطه عدم تطبیفات لازمه و اصطکاک  
 به اجسام خارجه به تدریج بزرگ و طولانی گشته تیز  
 و متحرک شده آنتهی

قول فیلسوف ایرانی بخط مستقیم مقابل بنا  
 مسلک دارو نیستها است احتمال سیم آنکه نوع انسان  
 و میمونهای شیبه بانسان که نسبتا باشد در یک دوره  
 و عصر متقارب یا متحد هر دو مستقلا مسوجود شده  
 باشند احتمال چهارم آنکه هر دو از نوع نمانی که مجهول  
 الهویه است منشعب شده باشد

با این چهار احتمال دارو نیستها اختیار یکی را  
 کرده و به احتمال دیگر را مسکوت عنه گذارده کمال  
 غفلت و اظهار غرور و خود نمائی است بدون اقامه  
 برهان و این مشک منافی شئونات حکمت و فلسفه  
 است پس آن ادله که دارو نیستها اقامه میکنند

است در خلقت مطلوب فيه و مرغوب اليه است ولی  
تبدیل انسان به سناس تقیص کامل است که در خلقت  
منقور و مرغوب عنه است

جواب - بلی این دقیقه مسلم است لکن در  
سلسله الهین که عالم مجرد و عقول قادمه مجرده  
قائل اند که مرجع و مأب انسانی بان مرحله منیه است  
و از فروعات و انشعابات اعتقاد بحشر و نشر و جزای  
عالم دیگر است که این عالم پشتروان عالم بالآخر و دو  
عالم در طول یکدیگر اند نه از مسائل ماده و طبیعه  
که هر دو را منکر است زیرا که در لسان طبیعت محضه  
تکمیل ناقص و تقیص کامل مفصلی محصلی ندارد  
زیرا که فیل و میمون و اسب و شیر و کوسفند بلسان  
مادیت و طبیعت نمیتواند مفاخره نماید بر کر و کدیل و  
بواء و مار زیرا که آنها جواب میدهند همان طور  
که شما مظهر طبیعت و ترکیبات کیمائی ماده هستید و بجای  
هیولی ما هم با شما برادر و خواهر طبیعی و مادی  
و هیولائی هستیم دعوی برتری شما لاف و جزاف

مقاله خودشان عین آن دلیل قائم است بر حقیقت مقاله  
فیلسوف ایرانی دارونستیا میگویند جد انسانی چهار  
دست و پا راه میراث همه بدنش مو دار بود و گوش  
های بلند و تیز و متحرک بود و ماده و زهره دورش  
و سیل و هم کوتاه داشتند و پوزه نداشتند و جنکال  
داشتند و مخارج حروف نداشتند و با لهجه ناقص  
یک آهنگی داشتند و تمام اینها در انسانهای حالیه  
تبدیل یافته بشکل حالیه که هست و در مقاله فیلسوف  
ایرانی عکس اینها است یعنی سناسها اول انسان  
بودند بعد در جنکها مدتی ماندند مسوخ شده تمام  
اوصاف مذکور در آنها پیدا شد و هر بیانی که  
دارونستیا برای اثبات مدعای خودشان ذکر کنند برای  
تبدیل و مسخ حیوان بانسان همان ادله مقاله فیلسوف  
مزبور را مبرهن می‌داود که سناسها اول انسان بوده  
اند و بعد بتأثیرات محیط و انقلابات کائنات جویده مسخ  
شده سناس شده اند

گر گفته شود تبدیل سناس بانسان تکمیل ناقصی



و خرافه گویی است زیرا که همه بظاهر طبیعت ترکیبات  
 هیمیائی موقت العمر هیولای اولیه است که دور نمود  
 و وقوف و انحطاط دارند استکمال و انتقاص معنی ندارد  
 و شرافت نوعی از حیوان بر انواع دیگر ثابت نیست  
 بلکه مساوات همه مسلم و بدیهی است زیرا که موجودات  
 کره ارض همه با هم بز ابرند فی نفسه و بنظر اضل  
 خلقت تفاوتی ندارند محبوب و مطلوب بودن بعضی  
 بدون بعضی نزد انسان امر اعتباری و فرضی و دائر  
 مدار وجود انسانی است گر تمايلات انسان نباشد عهد  
 و حنظل و الماس و خاک هر دو مساوی اند  
 بیان دیگر - اکنون بمسلك دیگر و بعبارة اخری  
 مقاله دارونیستها را بطریق دوران و تردید شرح باید  
 داد تا مدعای آنها خوب ممتاز و معین بشود این است  
 که آن جسد خیالی که دارونیستها برای نوع بشر  
 تصور کرده اند ایما نسانهای حالیه اند یا از انواع  
 نسانهای که مقروض شده اند گر نسانهای حالیه باشد  
 که عبارت از گریل - اورانک اوتان - شامپانز -

ژیبه باشد این نسانها مهد تریتشان آفاق حاره است  
 ( آفاق حاره عبارت از دو طرف خط استوا است تا  
 بیست و چهار درجه طرف شمال و بیست و چهار درجه  
 طرف جنوب که چهل و هشت درجه طرفین خط استوانا  
 بدائرة انقلابین انقلاب شتوی و انقلاب صیفی باشد )  
 آفاق حاره با لذات مولد و منشا و مهد تربیت نوع  
 انسان اسود اللون است

اولا اگر فرض کرده باشند هر یک از این پنج  
 نوع مسخ شده باشند در آفاق حاره باید اولی مسوخ  
 نسانها انسانهای سیاه قام باشد و فقط سیاه قام ها  
 باید پنج نوع باشند زیرا که جد آنها پنج نوع متباین  
 و ممتاز است از نسانها با اینکه مدعای دارونیستها  
 این است که انسان نوع واحد است

ثانیا اگر فرض کرده باشند که یک نوع از این  
 نسانها مسخ شده و سه نوع دیگر مسخ نشده آن یک  
 نوع را که جد انسان است تعیین بگردید و نمی تواند

تعیین بکند زیرا که تشابه عظم فکین انسان به پنج تا یک نحو است پس هر چهار نوع نسناس مشبه به انسان است تخصیص بعضی دوز دیگری جزاف کوهی و ذعوی بی دلیل است

ثالثا - بر هر دو تقدیر گذشته بعضی از افراد انواع نسناسها مسخ شده اند و بعضی مسخ نشده اند و تا حال بشکل نسناس باقی هستند حکیم طبیعی باید موجبات و علل تبدیل بعضی از افراد را دوز بعضی دیگر در یک محیط و با یک عده شرایط معینه مشترکه بیان نماید چنانکه طبیب حاذق در مرض هر عضوی باید تشریح مرضی او را که سبب انحراف مزاج آن عضو است بیان نماید و الا حذاقت ندارد در کتب داروئیستیه متعرض این علل نشده اند

رابعا چون مهد تکون نسناسها آفاق حاره و مسوخ آنها در آن آفاق اسود اللون است بایستی کیفیت تبدل اسود اللون را به نژادهای ایض و اصفر و

احمر و ابلق و سر بی اللون بیان نماید و ابدام تعرض این جهت هم نشده اند

خامسا چون لازمه مسخ شدن نسناس آفاق حاره بانسان این است که آن انسان هم در غیر آفاق حاره نتواند زندگی نماید مثل میمون و حال آنکه انسان در همه آفاق زندگی میکند

سادسا لازم بود که مهاجرتهای انسان های اولیه را از آفاق حاره بر آفاق معتدله و آفاق بارده و خط سیر آنها را بیان نماید که ان کوچ نشینهای انسانهای قدیمه بچه نحو و از چه خط عبور نموده و تشکیل جمعیتهای اقلیم ارض را داده اند چنانچه علمای فن سلسله بشر و ظابطین حالات ادوار سابقه نوع انسان در باب معرفت انسان مهد تکون او را [ ارین ] دامنه شمالی کوه هیمالیا دانسته اند و ادله او را بطریق وافی بیان نموده مهاجرتهای انسان را بنواحی چین و هند و ایران و سیبری تا بارویا و از



ایران بعراق و شامات و سواحل بحر الروم و از تنگه سوئز بمصر و شمال افریقا و غیره را تصویر داده اند و عبور از یخهای تنگه پیرنیک و تشکیل نژاد امریکا را ترسیم نموده شرح داده اند بایستی داروئیستها که انسان را مسوخ ننسازد و مهد تحول انسان را آفاق حاره میدانند همین مهاجرت و کوچ نشینی انسانی را بیان نمایند و ابتدا ممرض این جهات نکشته اند بر این تقدیر داروئیستها توانسته اند مدعای خودشان را مشخص نموده و از ماعدا تمیز بدهند بلکه یک مدعای مجمل و مبهم پیچ در پیچ و مختلط و مشوش ذکر کرده اند که انسان متحیر میماند که کدام یک مدعای آن ها است

و اگر چند مفروض داروئیستها از سناسهائی باشد که نوع آن ها مقرض کشته و افراد زنده از آن ها باقی نیست  
اولا دوره آن ها را تعیین نکرده اند

در انقلابات چهارگانه زمین طبقه قشر ظاهری و سوم و سوم و چهارم آن میمونها در کدام یک زندگانی داشتند و بعد تبدیل یافتند با انسان

دنیا اقلیم آنها را تعیین نکرده اند آیا در منطقه محترقه یا معتدله یا بارده نشو و نما میکردند یا در همه منطقه های مزبوره در حالت حالیه کره زمین جنس میمونها همه و ما مهد تکون و تربیشان آفاق محترقه است اگر بشمال آفاق معتدله یا بافاق بارده حمل و نقل بشوند بمرض ریه ( برونشیت یافتیزی و غیره ) مبتلا شده میبیرند بنابر این ان جنس میمون که جد انسانی فرض شده چگونه در بلژیک که از آفاق بارده است زندگانی میکرد با آنکه در همان طبقات که عظم فکین مزبورین یافت شده استخوانها و کساره ( رن ) هم که از حیوانات قطبی است در همان طبقه پیدا شده و چگونه انسان باید تصور نماید در یکدوره در یک نقطه معینه مثل بلژیک

هم میمون و هم (رن) بالطبیعة زندگانی و نیش  
میکرده اند

ثالثا نوع آنها را معین نموده اند که آیا  
آن میمونها یکنوع بوده اند که تبدیل بشکل  
انسانی یافته اند یا انواع عدیده بوده اند که در این  
زمینه باید انسان را باعتبار اجدادش نوع واحد دانست  
یا انواع عدیده

رابعا تعیین نکرده اند که آن میمونها دفعة  
ببعضی بدل شدند یعنی پدر و مادر هر دو میمون بودند  
و پسر و دختر آنها انسان شدند که تبدیل فوری  
باشد یا آنکه تبدیل تدریجی بوده که میمونهای  
اولیه بواسطه اقتضای آن محیط بدل بیک میمون  
برزخی شده و هکذا و هکذا تا بالاخره منتهی ببانسان  
شده غرض داروینیستها مسخ تدریجی یا دفعی را  
تشخیص نداده اند که ناظر بکتاب آنها بتواند فرق  
میان تبدیل فوری و تبدیل تدریجی بکندارد این قضیه

را که خیلی مهم است بطور مبهم و مفشوش بیان  
کرده اند

خامسا انسان مقولاد یا مسوخ از میمون و تعیین  
نکرده اند که کدام یک از نژاد های انسانی  
است آیا فقط میاه فامها نژاد بلا واسطه اند یا همه  
نژاد ها باهم بجه بلا واسطه میمونهاست مثلا اگر  
اسوداللونها را مسوخ بلا واسطه بدانند بایستی بیان  
نمایند که چگونه و بجه اسباب نژاد امود تبدیل یافت  
بنژاد ایض و اصفر و احمر اگر همه را مسوخ بلا  
واسطه بدانند بایستی شرح بدهند که چگونه بعضی  
از افراد یکنوع از میمون تبدیل یافت بایض اللون و  
بعضی باصفر اللون و بعضی بیعضی دیگر این یکی  
از معضلات و اشکالاتی است که جناب توجیه  
عالمی است

سادسا کیفیت ارتحال و مهاجرت های انسان  
مسخ را توضیح نداده که از چه طریق و از چه مهتر از



مهد تکون خردشان باقالیم دنیا کوچ کرده  
ورسیدند

سایبا انسان در تمام اقلیم عالم بر احوی زندگانی  
می کنند ولی میمونها مهد حیوانات منحصر بافاق  
حاره است بچه دلیل پدر فقط در آفاق حاره می  
تواند زیست نماید ولی بچه آن بسعادت و سهولت در  
همه آفاق بارده و حاره زندگانی مینماید این مسئله  
نظیری در عالم حیوان و نبات ندارد

تا ما اگر منظور دارو نیسها این باشد [دراول]  
تکون زمین که از حال اشتعال و ذوبان بانجماد  
و خمود تبدل یافت و طبقه سنک گرانیات دور حصه  
مرکز را احاطه کرد و حرارت در تمام نقاط  
حکمرانی داشت و هنوز ذریاها گرم و حرارت  
قطبین و خط استوا یکسان بوده و انجماد قطبین شروع  
نشده میمونها در تمام اقطاع زمین موجود و در  
همان قرون هم تبدل بانسان یافت

اولا لازمه این دعوی این است که انسان و  
انقلابات چهارگانه گره زمین موجود بوده لذا باید  
کساره آن در طبقات چهارگانه یافت بشود علم مستحاطات  
بلکه پیروان دارون منکر آن هستند

ثانیاً وجود میمون و حیوانات بری در آن  
دوره مشکوک است هنوز اکتشافات نتوانسته وجود  
حیوانات بریرا در آن وقت ثابت نماید بودن میمون  
در آن دوره ها و بقای آن تا به عهد حاضر  
دلیل علمی ندارد

ثالثاً چنانکه پس از تبدل حرارت گره ارض  
به بروقت و انقراض میمونها از آفاق بارده و معتدله  
و انحصار اقلیم تعیش آن ها به آفاق حاره باید در  
اخلاف او که انسان باشد اثر و نمونه از آن ها باشد  
که بتواند در غیر آفاق حاره تعیش نماید و حال  
آن که انسان در تمام آفاق سهولت تعیش مینماید  
رابعاً اثبات وحدت و تعدد نوعی میمون

مسوخ عنه ثابت نشده نزاع وحدت و تعدد نوعی  
انسان تابع وحدت و تعدد جنس مسوخ عنه است پس  
ثبوت مغایرت تامه بین مسوخ و مسوخ عنه از تصورات  
عجیبه و اوهام سخیفه است

از ادله قائلین بنشو و ارتقاء یکی تشابه اجنه  
است در علم معرفت الجنین بمشاهدات ذره بینی مشابحت  
جنین بعضی از انواع را به بعضی دیگر دلیل بر مسخ و  
تبدیل و نشو و ارتقاء دانسته اند

مسلم است که بذر مرد حیوانات کوچک ایست  
غواص در مایع منوی و بشکل مار و بذر زن دانه‌های  
عدسی شکلی است ولی بذر ذنور و اناث میه و نرها آن  
شکله را ندارند

اما تشابه دو جنین دو نوع در مراتب تبدلات علقه  
و مضغه و غیره برهان مسخ یکی از دیگری نتواند شد  
همه انواع حیوانات کامل الحیوانیه در بعضی از اعضا  
مانند عظم و عضله و شریان و ورید و عصب و غیره

شبهاتی بیکدیگر دارند و بواسطه جامعیه حیوتی بالضروره  
باید شباهت داشته باشند و چون مطلب اعم دلیل بر  
وجود اخص نمیشود پس تشابه چنین اثبات مسخ انسان  
از میمون نمی کند زیرا که این احتمال با عکس آن  
که میمون مسخ انسان باشد یا هر دو مسوخ از نوع  
دیگر یا هر دو در نفس تکون متقارب المصرا باشند مساوی  
است معلوم شد این بیان هم اجماعی است نه برهانی  
چون تمام شقوقات و احتمالاتی که قضیه تحمل انرا  
ذاتت شرح دادیم هر یک هر یک جالب اشکالات لاینحل  
بوده و از مجموع آنها استفاده میشود که مدعی  
داروئیستیها موضوعا و محمولا تشخیص و تمیز داده  
نشده و ادله هم اقامه نموده اند که هیچ یک صلاحیت  
اثبات مدعا را نداشته و ندارند شایسته حکیم طبعی  
نیست که اسکال باین گونه مطالب سنت و ضعیف بی  
اساس نموده باشد و سزاوار نبوده که جمعی هم قبل  
از اکتفاء مدعا و دلیل تصدیق و تبعیت نمایند بلی فقط



چیزیکه بذهن انسان خلجان میکند این است که جمعی از حکماء در ممالک عدیده در فشار اسکیززیون کشیها و فرمانروائی سلاطین مقتدره خود مختار بوده اند پس از تبدیل و تغییر هر دودر عنوان جمهوریت و قانون بدرجه حریت قلم و ایزبان نایل شدند از ذوق و شغف آزادی هر آن چه احتمال دادند نوشته ر منتشر ساختند

حب الشی یعمی و یصم چنان که در انقلابات ایران دیده شد اشخاص خیلی محترم و مدعیان مقامات علمی از انهمال در عشق حریت حیوانی بیانات و نطقها و لوایح منتشر ساختند که هر حکیمی پس از تأمل صادق آنها را از فضا یخ بشری بشمارد [خاتمه] - انسانرا دو جهت امتیازی بر تمام انواع حیوانات است

اولی اخلاق - هر حیوانی خلق خاص تغییر نا پذیر ندارد مثل مظلومیت گوسفند و ماده گاو و شتر

که بچه گذارد و شیر دهنده و بارکش و سر نهوت آخری آنها ذبح و نحر است خلق سباع دریدن خلق حشرات گزیدن خلق خنزیر کثافات خواری خلق مورچه جمهوری و ادخار برخی بخلق انس و تاهل برخی دیگر بقوحش مفسور اند اخلاق هر حیوان بیک اسلوب تغییر ناپذیر است ولی انسان متفنن در اخلاق و دارای اخلاقی همه حیوانات بعلاوه اخلاق ملکی و پرزادی هم دارد چون در جامعیت اخلاقی مثل و مانند ندارد نمی توان او را مسوخ ذوع دیگر دانست

دومی - نمو - همه حیوانات سریع انمو اند چند روزی پس از تولد هر بچه قادر بر تحصیل قوت و غذای خویش است بخلاف انسان که بحکم خلقت و مقتضای ایجاد بالضروره باید در صحن تربیت پدر و مادر باشد [ این قاعده استثنی ندارد جز فیل که در بیست و پنج سالگی نمو خود را اتمام میکند ] انسان هم هاضمه ذکور آن تا بیست سال تقریب دوره نمو

او است ( دخترها سریع النمو تر و بحیوانات نزدیک تر اند این یکی از منقصد عقلی و طبیعی دخترها است از پسرها ) چون در نمو بهیچ نوعی از انواع حیوانات شباهتی ندارد نه در اخلاق و نه در نمو پس عقلا نمی توان انسان را منشعب از نوع دیگر دانست زیرا که در این دو جهت هیچ شباهتی بهیچ حیوانی ندارد - مختصرا در عالم نباتات و حیوانات دلیلی بر مسوخ بودن انسان نیست بلکه ادله که تا امروز بدست آمده مستقل الهوی بودن انسانرا تایید میکند زیرا که هیچ نوع از انواع حیوانات با حوادث خارق العاده و نوازل مدعشه و عواقب فوق الطافه موحشه طبیعی مانند انسان مقاومت نمی تو اند بکنند هر نوعی بانندک لطمه طبیعی منقرض میشود مگر حضرت انسان که با تمام لطمات فوق الطافه طبیعت مصارعت کرده و با همه موجبات انقراض مکافحت مینماید از تحت خط استواء تا بقطبین در تمام آفاق بسهولت و انبساط

تعیش میکند و همه آفاق مهد تگون او است با برر دتهای قاسمه و حرارت های قاصیه تکافو کرده هویت دائره نوعیت حوزه معیشت اجتماعی خود را با ابتهاج و مسرت محافظت مینماید

از کلیه ماسبق واضح شد که مقاله داروئیستها و کلیه قائلین بمسوخ بودن انسان بهیزان منطق منطبق نیست بلکه از قبیل مسابقت کلامی و مسخ وری است در سایه حریت نه براهین طبیعی و فلسفی قدتم بعمون الله تعالی فی شهر رجب ۱۳۳۸ بیدالاحقر ابن عفران مآب آقا سید زین العابدین المرحوم اسدالله الموسوی الشرنذی الخارقانی شرف الله لهما

حق طبع محفوظ

طهران

( مطبوعه فرهنگ - وطن )



— غلط نامه —

صفحه سطر غلط	صحیح	صفحه سطر غلط	صحیح
۲ ۵	زادهای	۳۱ ۱۴	نژادهای هرصاد حریضان
۱۱ ۵	مباحات		منهمک پلنیکی
۹ ۶	اسم	۳۳ ۸	نخواهیم خواهیم
۱ ۸	نداند	۱۵	آن حیوانات آن ارجیوانات
۲ ۱۰	باقرونی یا قرونی	۳۶ ۱	وذن بودن
۱۷ ۱۱	سده بافت شده	۳۶ ۱۶	منطبقات منضمات
۲ ۱۳	محلّی	۳۷ ۱۲	ورا اورا
۱ ۱۴	منشعب	۳۸ ۴	قوانینی قرانین
۱۱ ۱۷	عالی	۳۸ ۶	مسکون مسکون
۱۵ ۱۸	ممیزت ممیزات	۳۹ ۱۷	میرون میرون
۷ ۲۰	ماند مانند	۴۱ ۵	بوانسان برانسان
۹ ۲۲	بخوهد بخواهد	۱۷	قامه
۱۱ ۳۲	انحنای انحنای	۴۲ ۲	پیوند وپیوند
۷ ۲۴	استقامت از جمجه استقامت	۴۳ ۸	امکنه وانس
	در جمجه	۴۴ ۱۶	مشلك مشلك
۳ ۲۷	نه اسکه	۵۴ ۱۵	عالی علمی

